

## فصل اول

- کَشش از طرف معشوق انگیزه‌ی عاشق است ● عشق موجب کمال ● غم هیران ● مال عاشق را تنها عاشق درک می‌کند ● سفن، معزف راز درون ● بازگشت به اصل ● عجز عقل از درک معنویات ● هرکه عاشق نیست، الهی بمیرد! ● عشق، هم «درد» و هم «درمان» ● دشواری‌های راه عشق ● نی، بیانگر مال عاشق ● تنها عاشق لیاقت درک راز عشق را دارد ● ترک تعلقات ● تقابل پخته و خام ● نمادهای عاشق ● بفشندگی و فضل فداوند ● ناشناختنی بودن فداوند ● عزت و ذلت به دست فداست ● نکوهش غرور ● ترمیم باطن بر ظاهر ● ازلی بودن عشق ● ترمیم مق بر باطل ● نکوهش کوچک شمردن گناه

درس اول نی‌نامه

### کَشش از طرف معشوق انگیزه‌ی عاشق است

کَشش، جذب، عنایت، توجه معشوق به عاشق؛ می‌گوید تا کَششی از طرف معشوق نباشد، عشقی در کار نیست. کَشش از سوی معشوق، انگیزه‌ی عاشق است. ابراز عشق از طرف عاشق و تلاش و اصرار او و آه و ناله و دَوَندگی روز و گریه‌ی شب، این‌ها فقط ظاهر و پوسته‌ی عشق است. اصلِ کاری، چیز دیگری است. آن طرف ماجرا، این «معشوق» است که دلش به سمت عاشق تمایل دارد و همین خواستِ معشوق، چنان نیروی جاذبه‌ای ایجاد می‌کند که عاشق را دیوانه‌وار به طرف معشوق می‌کشد. اینکه «کَششِ اصلی از طرف معشوق است، نه عاشق» یک نکته‌ی ظریف و لذت‌بخش در ادبیات عاشقانه و یک موضوع کلیدی در عرفان محسوب می‌شود. این مفهوم در متون عرفانی به این صورت تعبیر می‌شود که عشق، یک امانت الهی و یک توانایی بالقوه در وجودِ همه‌ی موجودات است و هر وقت خداوند به بنده نظر کند و دل او را به سوی خود بکشد، ناخودآگاه عاشق شروع به نالیدن از درد جدایی می‌کند.

۱- کدام گزینه با عبارت زیر تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

«این نی عشق را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌خیزد که جذب‌هی حق بر او اثر می‌گذارد.»

- |   |   |
|---|---|
| از مه و از مهر فلک مه‌تر و افلاک ترم<br>من شکر اندر شکر اندر شکر اندر شکر<br>ای شه و شاهنشاه من! باز شود بال و پرم<br>راه بده راه بده، یا تو برون از حرَم | (۱) گرچه دو رو هم چو زرم مهر تو دارد نظرم<br>(۲) بر همگان گرز فلک زهر بیارد همه شب<br>(۳) باز تو ام باز تو ام، چون شنوم طبل تو را<br>(۴) پرده مکن پرده مدر در پس این پرده مرو |
|---|---|

۲- کدام گزینه با عبارت زیر تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

«این نی عشق را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌خیزد که جذب‌هی حق بر او اثر می‌گذارد.»

- |   |  |
|---|--|
| نی‌وای عاشق‌قان در بی‌نویی سست<br>سری به زیر پر اندر چو مرغ تنگ‌قفس<br>جذب‌هی او می‌رسد ما را به بالا می‌کشد<br>گر بکشند بنده ایسم ورنه نوازند غلام | (۱) به درد عاشقی می‌سوز و می‌ساز<br>(۲) همی‌بنالم هر دم به یاد یار و دیار<br>(۳) در ازل بالانشین بودیم و گویی تا ابد<br>(۴) رای، خداوند راست، حاکم و فرمان‌رواست |
|---|--|

### عشق موجب کمال

عشق موجب رشد، تعالی، پیشرفت و رسیدن به اوج عزت و سربلندی است. ارزش می‌دهد. افتخار می‌آفریند. احترام می‌آورد. درباره‌ی عبارت‌های معروفِ مقدمه‌ی درس «نی‌نامه» به یک نکته‌ی بسیار مهم توجه کن: «آنچه در این نی آوازی پدید می‌آورد، کَشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است و در حقیقت این نی عشق را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌خیزد که جذب‌هی حق بر او اثر می‌گذارد» در این عبارت دو مفهوم مهم دیده می‌شود:

- ۱- کَشش از طرف معشوق است. واژه‌های «کَشش» و «جذب» و جمله‌ی «این نی عشق را پروردگار می‌نوازد» این مفهوم را به خوبی نشان می‌دهند.
  - ۲- عشق موجب کمال است. تعبیر «رفتن به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار و به سوی کل و حقیقت هستی» این مفهوم را به خوبی نشان می‌دهند.
- در سؤالات بالا، از روی گزینه‌ها می‌توان فهمید که طراح به مفهوم اول (کَشش) توجه داشته و در سؤال زیر، بررسی گزینه‌ها نشان می‌دهد که مفهوم دوم (عشق موجب کمال) مورد توجه طراح بوده است.

(سراسری تهرانی ۸۸)

۳- متن زیر با کدام بیت تناسب مفهومی دارد؟

«آنچه در این نی آوازی پدید می‌آورد، کَشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است و در حقیقت، این نی عشق را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌خیزد که جذب‌هی حق بر او اثر می‌گذارد.»

- |   |   |
|---|---|
| یوسفی هست دریغاکه خریداری نیست<br>ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم<br>ای کم از شبنم، تو هم آینه را پرداز ده<br>پرواز دل به سوی خدا می‌برد مرا | (۱) یار از پرده هویدا شد و یاران غافل<br>(۲) ذره‌ی خاکم و در کوی تو ام جای خوش است<br>(۳) شبنم از روشن‌دلی آینه‌ی خورشید شد<br>(۴) با بال شوق، ذره به خورشید می‌رسد |
|---|---|

## غم هجران

جدایی؛ هجر؛ هجران؛ فراق؛ فرقت؛ مفارقت؛ دوری از معشوق؛ این که نبود معشوق، زندگی را بر عاشق حرام کرده؛ نه خواب دارد، نه خوراک؛ نه می‌تواند کار کند، نه تست بزند، نه کتاب بنویسد! دوری، همه چیز را از عاشق می‌گیرد، اصلاً عاشق در غیاب معشوق هیچ چیز ندارد. هیچ چیز!

- ۴- همه‌ی گزینه‌های زیر، به جز گزینه‌ی ..... با بیت «کز نیستان تا مرا ببردند / از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند» ارتباط مفهومی دارد.
- ۱) ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل
  - ۲) تنم از واسطه‌ی دوری دلبر بگداخت
  - ۳) دیشب که دلم ز تاب هجران می‌سوخت
  - ۴) در راه عشق، بُعد منازل حجاب نیست
- بیاری باد شب‌گیری نسیمی زان عرق چینم  
جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت  
اشکم همه در دیده‌ی گریان می‌سوخت  
دوری گمان مبر که بود مانع وصال

## حال عاشق را تنها عاشق درک می‌کند

کسی که درد عشق را نچشیده و رنج عاشقی را نکشیده و روزها تا شب خون گریه نکرده و شب‌ها تا صبح بیدار نمانده و خلاصه شب و روز به یاد معشوق به کوه و بیابان نزده و عمر خود را در حسرت و اندوه و آوارگی و سرگردانی سپری نکرده، چه می‌داند «عشق» چیست؟! در این مفهوم، تقابل «عاشق» و «انسان بی‌خبر از عشق» دیده می‌شود و هریک از دو طرف، با عباراتی مثل این‌ها معرفی می‌شوند:

عاشق؛ پخته (سوخته)، بیدار، آگاه، آشفته، عارف  
انسان بی‌خبر از عشق؛ خام، خواب، غافل، آسوده، مدعی

(کاشف‌الغیب از رشید ۹۳)

زخم تاکی؟ مرهمی بر جان درآگین من  
او چه داند که حال گرسنه چیست؟  
چو دردمند بنالد نداری‌اش معذور  
که شب چگونه به پایان همی برد رنجور؟

(سراسری خارج از کشور ۹۱)

پس سخن کوتاه باید و السلام  
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند  
با طبیعت نامحرم حال درد پنهانی  
کاین حال نیست زاهد عالی‌مقام را

(سراسری خارج از کشور ۸۷)

هم‌نفسی تا کند درد دلم را دوا  
وگر گویی کسی هم‌درد باید  
که دل چه می‌کشد از روزگار هجرانش  
بیچاره درد می‌خورم و نعره می‌زنم؟

۸- کدام گزینه با بیت «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق» تناسب معنایی کم‌تری دارد؟

۱) ز سوز نیمه‌شبانه کسی خبر دارد  
۲) حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر  
۳) چندی کنم حکایت؟ شرح این قدر کفایت  
۴) با تو صد سال زبان قلم از شرح دهد

۹- کدام گزینه با بیت «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق» تناسب معنایی کم‌تری دارد؟

۱) که چون چراغ شبی زنده تا سحر دارد  
به سر نکوفته باشد در سزایی را  
باقی نمی‌توان گفت آلا به غمگساران  
شماه از غم عشق تو بیان نتوان کرد

۱) که تن درست ملامت کند چو من بخروشم  
یاد ساحل نکند کشتی طوفانی ما  
که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل  
کز شوق تو ام دیده چه شب می‌گذراند

## سخن، معرفت راز درون

این که سخن، ارزش و اعتبار گوینده را نشان می‌دهد؛ که طرز بیان، نشان‌دهنده‌ی نوع تفکر است؛ که صحبت کردن، «فرهنگ» آدم را نشان می‌دهد؛ و این که «تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد»!

(سراسری زبان ۸۱)

۱۰- مفهوم بیت «سر من از ناله‌ی من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست» با کدام گزینه متناسب است؟

۱) این چه می‌گویم نه احوال من است  
وز گل عزیزتر، چه ستانی به سیم گل؟  
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد  
از نکهت خود نیست به هر حال جدا گل

۱) حال من اکنون برون از گفتن است  
۲) ای گل‌فروش! گل چه فروشی به جای سیم؟  
۳) گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند  
۴) رنگین‌سخنان در سخن خویش نهان‌اند

## بازگشت به اصل

هر چیزی به اصل خود برمی‌گردد. در مفاهیم عرفانی یعنی: «همه از خداییم و به سوی او برمی‌گردیم». به سوی حقیقت؛ به سوی نور؛ به عالم بالا؛ به بهشت. یک روز از بهشت بیرونمان کرده‌اند و به هر قیمتی شده باید برگردیم همان‌جا!

(سراسری ریاضی ۸۸)

۱۱- مفهوم بیت «ما ز دریا بییم و دریا می‌رویم / ما ز بالاییم و بالا می‌رویم» با کدام بیت تناسب ندارد؟

می‌تپد تا باز در دریا فتد  
مر این حدیث مسلم هم این مثل مضروب (= زده شده)  
باز شود جزو بی‌گمان به سوی کل  
جز تشنه لب نیامد و جز ناشتا نشد

(۱) ماهی از دریا چو در صحرا فتد  
(۲) به اصل باز شود فرع و هست نزد خرد  
(۳) جزو جهان است شخص مردم؛ روزی  
(۴) سیری طلب مکن که کس اندر نشیب خاک

(سراسری هنر ۸۸)

۱۲- مفهوم بیت «ما ز دریا بییم و دریا می‌رویم / ما ز بالاییم و بالا می‌رویم» با کدام بیت تناسب دارد؟

زان که خرمایی ندارد شاخ ببید  
باز ما را سوی گردون برکشید  
کز رسولانش پیایی شد نوید  
ای نهانان سوی سوی آن پربید

(۱) هم چو مریم سوی خرمابن رویم  
(۲) ما ز گردون سوی مادون آمدیم  
(۳) برنشین ای عزم و منشین ای امید  
(۴) دود و بویی می‌رسد از عرش غیب

(سراسری ریاضی ۸۷)

۱۳- مفهوم عبارت «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» در کدام بیت وجود ندارد؟

سیر جان، پا در دل دریا نهاد  
اصلها مرفرعه‌ها را در پی است  
تن تو را در حبس آب و گل کشد  
تن، زده اندر زمین چنگال‌ها

(۱) سیر جسم خشک، بر خشکی فتاد  
(۲) مادر فرزند، جویبان وی است  
(۳) دل تو را در کوی اهل دل کشد  
(۴) جان، گشاده سوی گردون بال‌ها

۱۴- مفهوم جمله‌ی «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» در همی ابیات زیر، به جز بیت ..... دیده می‌شود.

بر چه فرود آمدیت؟ بار کنید این چه جاست؟!  
عندلیبیم از چه در ماتم سورا افتاده‌ام؟  
ندانمت که در این دامگه چه افتاده‌ست  
به اصلش بازگردی یک شرار (= شعله) است

(۱) گوهر پاک از کجا، عالم خاک از کجا  
(۲) جای در بستان سرای عشق می‌باید مرا  
(۳) تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صغیر  
(۴) اگر یک شعله در خود صد هزار است

۱۵- کدام گروه از بیت‌ها به مفهوم مشترکی اشاره دارند؟

رونقی دیگر گرفت این گلشن از غوغای ما  
بلبل ز ساده‌لوحی در فکر آشیان است  
گلشنی را ز غمش بلبل خوش‌الحان کرد  
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم  
از قفس مرغی به گلشن می‌برند  
(۳) د - ه (۴) ب - ج

(الف) بلبل مستیم و در گلشن نوایی می‌زنیم  
(ب) در گلشنی که گل‌ها دامن‌کشان گذشتند  
(ج) اشک حسرت ز غمش بر رخ ما طوفان کرد  
(د) چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی‌ست  
(ه) سوی جانان جانم از تن می‌برند  
(۱) الف - د (۲) ج - ه

(سنجش ۹۰)

۱۶- مفهوم سخن مشهور «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» با کدام گزینه متناسب است؟

مگر گردی چو جان و عقل هم والی و هم والا  
که این آن نوبه‌اری نیست کش بی‌مهرگان بینی  
که سوی کل خود باشد همیشه جنبش اجزا  
به مرو آ تاکنون در گل تن البارسلان بینی

(۱) تو از خاکی، به‌سان خاک تن درده در این پستی  
(۲) بدین زور و زر دنیا چو بی‌عقلان مشو غره  
(۳) پس اکنون گر سوی دوزخ‌گرایی بس عجب نبود  
(۴) سر البارسلان دیدی ز رفعت رفته برگردون؟

## عجز عقل از درک معنویات

این‌که عقل توانایی درک مسایل معنوی را ندارد، عشق را نمی‌فهمد و از اسرار آن سر در نمی‌آورد. دقت کن که در این مفهوم و مفهوم قبلی، بیت مورد سؤال یکسان است: «سرّ من از ناله‌ی من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست»

تفاوت، این‌جاست که در مفهوم قبلی، مصراع اول بیت، مورد توجه طراح است و در این مفهوم، مصراع دوم بیت.

۱۷- کدام گزینه با بیت «سرّ من از ناله‌ی من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

چه بودی گر مرا پیشت مجال یک سخن بودی؟  
پیدا دل من پاره‌کن و آن داغ پنهان را ببین  
ورنه یکسر ناله‌ی دل، مدّ بسم‌الله بود  
دریغ از ناله‌ی پنهان که پیدا نیست تأثیرش

(۱) ز خاموشی برآمد جان و در دل صد سخن پنهان  
(۲) دارم ز تو داغ کهن، ورنه نیست باور این سخن  
(۳) فهم ناقص، رمز قرآن محبت درنیافت  
(۴) شبی گذشت کز دست غمش چون نی‌نالیدم

۱۸- «سرّ من از ناله‌ی من دور نیست»

لیک چشم و گوش را آن نور نیست»  
دلی از سنگ می‌باید به درد ما کند گوشه  
ز گوش سر نمی‌آید، مگر دل وا کند گوشه  
دهانی پرسخن دارم اگر پروا کند گوشه  
به گفت‌وگوی هر بی‌مغز کی دریا کند گوشه؟

(۱) شرر می‌ریزد از تیغ زبان چون تیشه عاشق را  
(۲) زبان مصرع پیچیده‌ی اسرار فهمیدن  
(۳) ز بی‌پروایی هم‌حبتان چون غنچه خاموشم  
(۴) حباب ساده‌دل بی‌جا دهن پر باد می‌سازد

## هرکه عاشق نیست، الهی بمیرد!

در این مفهوم، شاعر برای انسان بی‌خبر از عشق آرزوی مرگ می‌کند؛ بیان دیگری‌ست از مفهوم «عشق مایه زندگی‌ست». دقت کن که در چنین ابیاتی، مفهوم «عشق» ممکن است در واژگانی مانند «وفا»، «اشتیاق»، «سوز»، «آتش»، «شعله»، «شرر» و مانند این‌ها پنهان شده باشد.

۱۹- کدام گزینه با بیت «آتش است این بانگ نای و نیست باد / هرکه این آتش ندارد، نیست باد» تناسب معنایی کم‌تری دارد؟

- |                                 |  |
|---------------------------------|--|
| ۱) مباد آن دل که او سوزی ندارد  | ۲) مشکل هرکسی آسان شود از مرگ اما      |
| ۳) اندر دل بی‌وفا غم و ماتم باد | ۴) گتم از عشق تو خالی نیست در عالم کسی |
- هم‌سوای مجلس‌افروزی ندارد  
مشکل عشق بدین سهلی و آسانی نیست  
آن را که وفا نیست ز عالم کم باد  
گفت «جامی» هرکه عاشق نیست در عالم مباد

## عشق، هم «درد» و هم «درمان»

عشق، پدیده‌ای متناقض‌نماست؛ هم موجب رنج است و هم موجب آرامش. عشق، روزگار عاشق را سیاه می‌کند و در همین روزگار سیاه، خورشید تابان عشق به او امید و انگیزه می‌دهد. هم تلخی‌ست، هم شیرینی. لذتی‌ست که زجر آور و درمانی‌ست که دردناک است. رنج و آسایش توأم. قرار و بی‌قراری در کنار هم. عشق، این‌طور است.

(سراسری زبان ۹۰)

۲۰- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟

- |                                   |                                     |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ۱) ای درد و غم تراحت دل           | ۲) دردم از یار است و درمان نیز هم   |
| ۳) هم‌چو نی زهری و تریاقی که دید؟ | ۴) دردی‌ست درد عشق که هیچش طیب نیست |
- هم‌مرهم و هم‌جراحیست دل  
دل فدای او شد و جان نیز هم  
هم‌چو نی دمساز و مشتاقی که دید؟  
گر دردمند عشق بنالد غریب نیست

۲۱- بیت‌های کدام گزینه به مفهوم مشترکی اشاره دارند؟

- |                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| الف) مباد راحت مرهم نصیب بی‌دردی | ب) ای که هم‌دردی و هم‌درمان من!       |
| ج) مرهم نکرد ریش مرا پند دوستان  | د) هم‌چو نی زهری و تریاقی که دید؟     |
| ه) هم‌چو تریاق‌اند دانایان دهر   | و) من و زهر تو که هم‌زهری و هم‌تریاقی |
- ۲) الف - ب - د  
۳) ب - د - ه  
۴) ج - د - ه
- که با جراحی تیغ تو یاد مرهم کرد  
وی که هم‌جانی و هم‌جانان من!  
و اندر دلم جراحی گفتارشان بماند  
هم‌چو نی دمساز و مشتاقی که دید؟  
قاتل‌اند ای خواجه نادانان چو زهر  
من و درد تو که هم‌دردی و هم‌درمانی

## دشواری‌های راه عشق

سختی‌های راه عشق، رنج عاشقی، بلاکشی عاشق، دردمندی عاشقانه؛ همه‌ی مشکلاتی که عاشق در مسیر عشق با آن‌ها مواجه می‌شود؛ از یک «استرس» ساده گرفته تا گرسنگی و تشنگی و آه و افسوس و ناله و گریه و زاری و بی‌خوابی و از دست دادن عقل و خرج کردن عمر و جوانی و پول و پله و ... و آخرش هم ناکام از دنیا رفتن! دشواری‌های راه عشق - آن مقدارش که در تاریخ ثبت شده - از قدم اول که عاشق گیوه‌اش را ور می‌کشد شروع می‌شده و تا مرگ فجیع او ادامه پیدا می‌کرده. دشواری‌های عشق بسته به آداب و رسوم هر منطقه متفاوت بوده؛ مثلاً دشواری‌های فرهاد با مجنون فرق می‌کرده؛ نگاه کن:

دشواری‌های فرهاد: لزوم مهارت در کوه‌کنی، بلد نبودن زبان و ادبیات ارمنی<sup>۱</sup>، لزوم حاضر جوابی و غلبه بر استرس هنگام مناظره با خسرو (آزمون شفاهی!) در قصر خسروپرویز و جلوی آن همه «موبد» به مدت یک ساعت و چهل و پنج دقیقه و به صورت سرپایی، تازه بدون تهویه مناسب در قصر و مهم‌تر از همه، بدون کیک و ساندیس!<sup>۲</sup> دشواری‌های مجنون: راضی کردن پدر خودش، خار مغیلان، راضی کردن پدر لیلی، خار مغیلان، راضی کردن رئیس قبیله‌ی لیلی این‌ها، خار مغیلان؛ اصلاً احتمال زنده به گور شدن لیلی قبل از رسیدن به سن معشوقی، خار مغیلان!

تازه، دشواری‌های اصلی، هنگام وصال معلوم می‌شده و خود معشوق با آن مژه‌های مثل تیر و ابروی مثل کمان و گیسوی مثل کمند (طناب!) و چانه‌ی مثل سیاه‌چال و چشم‌های رادیواکتیو، به اصطلاح، غول آخرش بوده! و در ایوان قصر، مدام این طرف و آن طرف می‌رفته و از همان بالا تیر و طناب و بمب و این‌ها پرتاب می‌کرده؛ به این صورت: ابتدا «تیر مژگان» را در «کمان ابرو» قرار می‌داده و یکی‌یکی به طرف عاشق نشانه می‌گرفته؛ بعد از زخمی شدن عاشق، او را با «کمند گیسو» می‌کشیده و داخل چاه زنخدان - که در ضلع جنوبی «لب لعل» قرار دارد - می‌انداخته است!

فراموش نکن که این، توصیف جنگ مادر فولادزهره با اشکبوس کشانی نیست؛ رفتار معشوق با عاشق جان‌جانی‌ست!

۲۲- کدام گزینه با بیت «نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند» تناسب معنایی ندارد؟

- |  |   |
|--|---|
| ۱) مترس از جان‌فشانی‌گر طریق عشق می‌پویی   | ۲) طریق عشق جانا بی‌بلا نیست                  |
| ۳) عشق در جان است و می در جام و شاهد در ظر | ۴) به کوی عشق چون پای می‌نهی از جان و سر بگذر |
- چو اسماعیل باید سر نهادن روز قربانی  
زمانی بی‌بلا بودن روا نیست  
در چنین حالت طریق پارسایی مشکل است  
که خون خوار است وادی‌ها و خون‌ریز است منزل‌ها

۲۳- کدام گزینه با بیت «نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- |                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| ۱) هرگز دلم ز کوی تو جایی دگر نرفت   | ۲) جان رفت و اشتیاق تو از جان به در نشد |
| ۳) در کوی عشق بی‌سر و پایی نشان نداد | ۴) عمرم برفت در طلب عشق و عاقبت         |
- یک دم خیال روی تو ام از نظر نرفت  
سر رفت و آرزوی تو از سر به در نرفت  
کاو خسته‌دل نیامد و خونین جگر نرفت  
کامی نیافت خاطر و کاری به سر نرفت

۲- مناظره‌ی خسرو با فرهاد را در درس پنجم کتاب پیش‌دانشگاهی می‌خوانی!

۱- می‌دانی که «شیرین»، شاهزاده‌ی ارمنستان بود!

## نی، بیانگر حال عاشق

نی، نماد عاشق و بازگوکننده‌ی احوال اوست. نی همدم انسان‌های غریب و دردمند و تنهاست. بیت معروف «نی حدیث راه پرخون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند» را قبلاً در مفهوم «دشواری‌های راه عشق» شناختی، اما در این سؤال با توجه به گزینه‌ها ناچار باید بپذیریم که در بیت سؤال، تأکید، فقط و فقط بر «حدیث کردن» یعنی «بیان کردن» است و «پرخون بودن راه عشق» کاملاً فراموش شده است! بین:

(سراسری هنر ۸۷)

۲۴- بیت «بگو ای نای، حال عاشقان را / که آواز تو جان می‌آزماید» با کدام بیت ارتباط مفهومی دارد؟

- |                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ۱) روزهاگر رفت، گو رو، باک نیست   | ۲) هرکه جز ماهی، ز آبش سیر شد      |
| ۳) نی حدیث راه پرخون می‌کند       | ۴) تن ز جان و جان ز تن مس‌تور نیست |
| تو بمان، ای آن‌که چون تو پاک نیست | هرکه بی‌روزی‌ست، روزش دیر شد       |
| قصه‌های عشق مجنون می‌کند          | لیک کس را دید جان دس‌تور نیست      |

## تنها عاشق لیاقت درک راز عشق را دارد

رازداری عاشقانه، حفظ اسرار عشق. یک مفهوم کاملاً مردانه است! این‌که عاشق با رازداری، لیاقت خود را در عشق ثابت کند؛ این‌که آدم دهنش (دهانش!) قرص باشد و هر رازی، چیزی، که می‌شود، در بوق و کرنا نکند. معادل مؤدبانه: محرم اسرار بودن. معادل کم‌تر مؤدبانه: چفت و بست داشتن دهن! جمله‌ی پشت کامیونی: «سینه‌ام گورستان اسرار است رفیق!» گاهی از این مفهوم، داشتن ظرفیت در راه عشق و این‌که هر کسی شایستگی عشق را ندارد برداشت می‌شود.

(سراسری ریاضی ۹۲)

۲۵- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟

- |                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| ۱) محرم این هوش جز بی‌هوش نیست      | ۲) می ز رطل عشق خوردن کار هر بی‌ظرف نیست |
| ۳) ساقیا در قدح بادیه چه پیمودی دوش | ۴) دل بی‌سوز کم‌گیرد نصیب از صحبت مردی   |
| مر زبان را مشتری جز گوش نیست        | وحشی‌ای باید که بر لب‌گیرد این پیمان را  |
| که حریفان همه در خواب‌گرانند هنوز   | مس تابیده‌ای آور که گیرد در تو اکسیرم    |

۲۶- کدام گزینه با بیت «محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۱) خوی‌ش اگر کینه جوست لازم روی نکوست | ۲) صحن چمن دیده‌ام، خانه‌ی صیاد هم          |
| ۳) عشق مگو، آتش از خرمن هستی نسوخت    | ۴) کاشف اسرار عشق بی‌خودی و مستی است        |
| سرو سرافراز را سرکشی از ناز نیست      | شاخ سمن خوش‌تر از چنگل (= چنگال) شهباز نیست |
| سبیل مگو، آب اگر خانه‌برانداز نیست    | هرکه ز خود آگه است آگه از این راز نیست      |

(سنجش ۹۳)

۲۷- بیت «محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست» با کدام بیت ارتباط مفهومی دارد؟

- |                                |                                      |
|--------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) آهنگ دراز شب‌رنجوری مشتاق   | ۲) پندم مده ای دوست که دوانه‌ی سرمست |
| ۳) شرابی بی‌خمارم بخشش یارب    | ۴) هوشم نماند باکس اندیشه‌ام قویی بس |
| با آن نتوان گفت که بیدار نباشد | هرگز به سخن عاقل و هشیار نباشد       |
| که با وی هیچ درد سر نباشد      | جایی که حیرت آمد سمع و بصر نباشد     |

## ترک تعلقات

عشق یعنی رهایی از وجود مادی؛ دل‌کنند از وابستگی‌های دنیایی، اعم از مال و منال و زن و بچه و کار و کاسبی و درس و مشق و کنکور! یادت باشد «ترک» همیشه مقدمه‌ی رسیدن به یک هدف بزرگ است. مثل ترک آن لعنتی که نتیجه‌اش سلامتی‌ست، «ترک تعلقات» هم نتیجه‌اش رسیدن به معشوق است - معشوق حقیقی البته؛ وگرنه، معشوق‌های مجازی بدون ترک تعلقات هم گیر می‌آیند و اصلاً خودشان «تعلق»‌اند. به معنی لغوی این مفهوم هم توجه کن: «ترک» که تکلیفش معلوم است؛ «تعلقات» هم یعنی «وابستگی‌ها»؛ به همین خاطر هم در قدیم به خانم‌ها می‌گفتند: «متعلقه»؛ یعنی: «وابسته به شوهر». امروز به شوهرها می‌گویند «متعلق»!

(سراسری فارغ از کشور ۸۶)

۲۸- بیت «زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسوز که بر من به برگ‌گاهی نیست» با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟

- |  |                                  |
|--|----------------------------------|
| ۱) به‌گتتم روز بی‌گاه است و ره بس دور، گفتا رو | ۲) در غم ما روزها بی‌گاه شد      |
| ۳) روزهاگر رفت، گو رو، باک نیست                | ۴) طوفان نوح را به نظر درنی‌آورد |
| به من بنگر به ره منگر که من ره را نوردیدم      | روزها با سوزها هم‌راه شد         |
| تو بمان، ای آن‌که چون تو پاک نیست              | شور محبتی که در آب و گل من است   |

۲۹- کدام گزینه با بیت «روزهاگر رفت، گو رو، باک نیست / تو بمان، ای آن‌که چون تو پاک نیست» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| ۱) تا نفس باقی‌ست عمر از پیچ و تاب آسوده نیست | ۲) گفتمش عمر عزیز! آخر خرابم از غمت   |
| ۳) ای اسب هجر انگیخته، نوشم به زهر آمیخته!    | ۴) آتش اگر به خرمن عمر اوفتد چه باک؟  |
| می‌تپد بر خویشتن تا خار و خس با آتش است       | ز آتش عشق توام جان در شرار افتاده است |
| روزم به شب بگریخته زان غمزه‌ی بی‌باک تو       | جان را تعلق‌ی نبود جز به مهر یار      |

## تقابل پخته و خام

بیان دیگریست از این مفهوم که «حال عاشق را تنها عاشق درک می‌کند.» با این تفاوت که در این مفهوم جدید، همیشه به‌طور مشخص «پخته» و «خام» را رودرروی هم قرار می‌دهند و بهترین نمونه‌اش هم، این بیت معروف مولاناست: «درنیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسّلام»

(سراسری انسانی ۹۰)

پس سخن کوتاه بایید، والسّلام  
صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی  
خام از عذاب سوختگان بی‌خبر بود  
که مگو حال دل سوخته با خامی چند

۳۰- مفهوم همه‌ی ابیات، به‌استثنای بیت ..... با یکدیگر تناسب دارد.

(۱) درنیابد حال پخته هیچ خام  
(۲) بسیار سفر بایید تا پخته شود خامی  
(۳) با نیم‌پختگان نتوان گهت سوز عشق  
(۴) پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی‌کش خویش

(سراسری ریاضی ۸۷)

هرگز نبرد سوخته‌ای قصه به خامی  
که مگو حال دل سوخته با خامی چند  
کامروز آتش عشق، از وی نبرد خامی  
سوخته داند که چیست پختن سودای خام

۳۱- بیت «درنیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسّلام» با کدام بیت ارتباط معنایی ندارد؟

(۱) «سعدی» سخن یار نگوید بر آغیار  
(۲) پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی‌کش خویش  
(۳) فردا به داغ دوزخ ناپخته‌ای بسوزد  
(۴) هرکه در آتش نرفت بی‌خبر از سوز ماست

(سراسری تیربی ۸۷)

پس سخن کوتله بایید، والسّلام»  
پخته داند کاین سخن با خام نیست  
چون باده ز خامی نبود جوش و خروشم  
و آن را خبر از آتش ما نیست که خام است  
عجب از سوختگی نیست که خامی عجب است

۳۲- مفهوم بیت زیر در کدام گزینه وجود ندارد؟

«در نیابد حال پخته هیچ خام»  
(۱) تا نسوزد برنیاید بوی عود  
(۲) فریاد من از سوختگی هاست چو آتش  
(۳) دردا که بپختیم در این سوز نهانی  
(۴) آتش روی تو زین‌گونه که در خلق گرفت

## نمادهای عاشق

این مفهوم نمادهای عاشق را بررسی می‌کند؛ یعنی همه‌ی کلماتی که به عاشق اشاره دارند. از این کلمات، بعضی صفت‌اند، مانند «پخته» و «بی‌هوش»؛ و بعضی اسم‌اند که اغلب به شکل استعاره به کار می‌روند، مانند «ماهی» و «پروانه»؛ به همه‌ی آن‌ها در یک بیان کلی «نماد» گفته می‌شود.

نمادهای عاشق و معشوق از مباحث مهم قرابت معنایی‌ست. هرچه «پخته» و سوخته و پرشته و ته‌گرفته و جزغاله» که می‌بینی، مربوط به عاشق می‌شود و هرچه عامل حرارتی مثل «آتش و زبانه و شعله و اشعه و جرقه و تنور و کوره» که شنیده‌ای، اشاره به معشوق دارد! همه‌ی روابطی که در آن‌ها یک نفر ناز می‌کشد و آن یکی ناز می‌کند، می‌توانند نماد عاشق و معشوق باشند؛ مثل رابطه‌ی شمع و پروانه (که پروانه می‌سوزد)، ذره و آفتاب (که ذره ذوب می‌شود)، ماهی و دریا (که ماهی غرق می‌شود) و گل و بلبل (که بلبل آن‌قدر از عشق گل جیغ می‌کشد که پیدایش می‌کنند و او را با تیر و کمان می‌زنند!)

(سراسری ریاضی ۸۱)

۳۳- در همه‌ی ابیات، به‌جز بیت ..... کلمه‌ای وجود دارد که به شیوه‌ی نمادین و تمثیلی، بر عاشق و عارفی واصل دلالت می‌کند.

پس سخن کوتاه بایید، والسّلام  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
هرکه بی‌روزی‌ست، روزش دیر شد

(۱) درنیابد حال پخته هیچ خام  
(۲) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
(۳) محرم این هوش جز بی‌هوش نیست  
(۴) هرکه جز ماهی، ز آبش سیر شد

مناجات درس دوم

## بخشندگی و فضل خداوند

این‌که خدا در آفرینش انسان و سایر موجودات، به دنبال منفعت شخصی (!) نبوده، بلکه هدف از آفرینش، ابراز «لطف و بخشندگی» بوده است. اصلاً حرف زدن راجع به مفهوم‌هایی که «هدف» از چیزی را مشخص می‌کنند، توضیح واضح‌تر است. این مفهوم، به «بخشندگی خداوند» اشاره می‌کند و به علاوه، تأکید می‌کند که اصلاً هدف از آفرینش این بوده که بنده‌ها مورد لطف و بخشش خدا قرار بگیرند.

(سراسری زبان ۸۵)

۳۴- بیت «من نکردم خلق تا سودی کنم / بلکه تا بر بندگان جودی کنم» با مفهوم کدام بیت قرابت معنایی دارد؟

کی توان کردن شنا ای هوشمند!  
نتوان شبه تو گهتن که تو در وهم نیایی  
تو نماینده‌ی فضلی تو سزاوار ثنایی  
زهر بایید خورد و انگارید قند

(۱) عشق، دریایی کرانه ناپدید  
(۲) نتوان وصف تو گهتن که تو در فهم ننگی  
(۳) تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی  
(۴) زشت بایید دید و انگارید خوب

## ناشناختی بودن خداوند

عجز انسان از درک و توصیف خدا؛ این که عقل و درک و حدس و وهم و گمان و پندار انسان نمی‌توانند حقیقت خداوند را بفهمند. پرسش زیر، این «عجز و ناتوانی» را در صورت سؤال مورد تأکید قرار داده است. این اولین سؤال از آزمون‌های «کارشناسی ارشد» است که در کتاب حاضر معرفی شده. در بخش‌های دیگر کتاب هم، نمونه‌های مفیدی از سؤالات ارشد را می‌بینی.

(سنجش کارشناسی ارشد ۹۰)

۳۵- همه‌ی آیات زیر اشاره به «ناتوانی انسان از شناخت خداوند» دارند، به جز ..... .

۱) ولکن کُنْهَ او را کی بی برد راه؟  
 ۲) کی توان بود کردگار شناس؟  
 ۳) گفتی او را شریک، هُشش می‌دار!  
 ۴) نه در ذی‌لیل و صفش رسد دست فهم

۱) اگرچه جان ما می پی برد راه  
 ۲) با تقاضای عقل و نفس و حواس  
 ۳) هرچه را «هست» گفتی از بن و بار  
 ۴) نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

۳۶- کدام گزینه با بیت «نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

۱) رها کنی که بر این آستان همی‌گردم  
 ۲) که نقشش از نگارنده آگاه نیست  
 ۳) من آزموده‌ام آخر، بقای من به فناست  
 ۴) آن شادی‌ها که از غمت می‌بینم

۱) به پیشگاه قبول تو راه نیست مگر  
 ۲) تو را برتر از حد خود راه نیست  
 ۳) بیار باده که تا راه نیستی گیرم  
 ۴) در وهم نیاید و صفت نتوان کرد

(سنجش ۸۴)

۳۷- کدام گزینه با دیگر گزینه‌ها ارتباط معنایی ندارد؟

۱) نه با چون و چرایش عقل را کار  
 ۲) پای اوهمام و پایسه‌ی افکار  
 ۳) وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم  
 ۴) نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

۱) نه در ایوان قربش وهم را بار  
 ۲) تا به جایی رسی که می‌نرسد  
 ۳) ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم  
 ۴) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی

درس دوم نیایش

## عزت و ذلت به دست خداست

گرامی بودن و خوار شدن بنده، در دست خداوند است. این خداست که آدم را عزیز می‌کند یا ذلیل؛ نُقل و نباتِ سؤالاتِ این مفهوم، یک عده کلمات کلیدی مشخص و پرتکرار است؛ مثل «تَعَزُّوْا» و «تَذَلُّوْا» و «یَعِزُّوْا» و «یَذَلُّوْا» و «مَنْ تَشَاءُ» و «مَنْ يَشَاءُ»؛ «عَزَّتْ» و «عَزِيْزٌ» و «عَزِيْزَةٌ» و «خَوَارِی»؛ به اضافه‌ی مفاهیم «بلندی و پستی» و «بالا و پست»، و مفهوم «از ماه به چاه آوردن» و «از چاه به ماه بردن» و از همین قبیل. می‌گوید: هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود. اگر خدا نخواهد، هر کاری هم که بکنی فایده‌ای ندارد. همه چیز بستگی به نظر و لطف خودش دارد. اگر نیم‌نگاهی بکنند، به اوج می‌رسی و اگر نگاهش را برگرداند ...

(سراسری فنی و حرفه‌ای ۹۱)

۳۸- مفهوم بیت «جهان را بلندی و پستی تویی / ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی» با کدام بیت تناسب دارد؟

۱) روی و خوی نکو به هم نبود  
 ۲) یکی را کنسی خوار و زار و نژند  
 ۳) گر تو ندانی بدان خدای تو داند  
 ۴) پرسشش خدای جهان را سزاست

۱) هر کجا دین بود درم نبود  
 ۲) یکی را برآری به چرخ بلند  
 ۳) در غم تو سر همی ز پای ندانم  
 ۴) جهان را پرستی تو این نارواست

(سراسری انسانی ۸۸)

۳۹- به مضمون آیهی ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾ در کدام بیت اشاره نشده است؟

۱) گلیم شقاوت یکی در برش  
 ۲) بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست  
 ۳) یکی را به خاک اندر آرد ز تخت  
 ۴) گروهی بر آتش بَرَد ز آب نیل

۱) کلاه سعادت یکی بر سرش  
 ۲) ادیم (= سفره‌ی) زمین سفره‌ی عام اوست  
 ۳) یکی را به سر بر نهد تاج بخت  
 ۴) گلستان کند آتشی بر خلیل

(سراسری هنر ۸۶)

۴۰- مفهوم آیهی ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾ با کدام بیت متناسب است؟

۱) نتواند زمانه خوار کند  
 ۲) آفریننده را کجا دانند؟  
 ۳) و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست  
 ۴) گر عزیز جهان بود خوار است

۱) آن‌که را کردگار کرد عزیز  
 ۲) آن‌که خود را شناخت نتواند  
 ۳) آن‌که عیب تو گت، یار تو اوست  
 ۴) آن‌که را با طمع سروکار است

۴۱- کدام بیت با مضمون آیهی شریفه‌ی ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾ تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

۱) درویشی اختیار کنی بر توانگری  
 ۲) نباید بُد دمی غافل ز دانش  
 ۳) عزیز تو خواری نبیند ز کس  
 ۴) چون بمیرد چو سگ ذلیل بُود

۱) و ردانی آن‌که عزت و ذلت کدام راست  
 ۲) نباشد هیچ عزت به ز دانش  
 ۳) عزیز تو خواری تو بخشی و بس  
 ۴) هر که در زندگی بخیل بُود

### نکوهش غرور

غرورشکنی، نکوهش خودخواهی، ترک غرور و تکبر، عجب، خودخواهی، خودبینی، خودپسندی، خودپرستی، منیت! این که آدم همه‌اش فکر خودش نباشد و نسبت به توانایی‌هایش متعادل رفتار کند؛ همان‌طور که نباید توانایی‌ها را دست کم بگیرد، نباید هم به آن‌ها مغرور شود.

۴۲- کدام گزینه با عبارت «و هم‌چنان روا مدار که طاعت اندک خویش را بسیار بینم و به خویشتن ببالم و گردن استکبار و افتخار بفرایم و به کیفر این خودبینی و خودپرستی از ادراک فضایل و مکارم فرومانم.» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- ۱) نماز و طاعت پیری طریق ناکامی‌ست
- ۲) طاعت تو چون نماز است و هر آن کس کز نماز
- ۳) سر را به زمین چه می‌نهی بهر نماز؟
- ۴) گر خم محراب ابروی تو بیند شیخ شهر

۴۳- کدام گزینه با عبارت «و هم‌چنان روا مدار که طاعت اندک خویش را بسیار بینم و به خویشتن ببالم و گردن استکبار و افتخار بفرایم و به کیفر این خودبینی و خودپرستی از ادراک فضایل و مکارم فرومانم.» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- ۱) واعظ! به لطف دوست چو آمید رحمت است
- ۲) هرکه در عالم کم از یک لحظه دور از یار زیست
- ۳) حاجت به قبله‌ی دگرم نیست در نماز
- ۴) از ریا و غلّ و غش خالی شو ای طاعت‌پرست!

### ترجیح باطن بر ظاهر

مذمت تزویر، سرزنش ریاکار و ریاکاری، ترجیح سیرت نیکو بر صورت نیک، نکوهش نفاق و دورویی و دعوت به صداقت و یکرنگی ریاکاری یک مفهوم کاملاً مشخص است. دورویی و ریاکاری مفهومی‌ست که بیش‌تر آدم‌ها در آن سررشته دارند؛ بنابراین، نکوهشش را زیاد جدی نمی‌گیرند؛ چنان که می‌بینی، طراح کنکور سراسری هم اصلاً جدی‌اش نگرفته؛ فقط دو بار در سؤالات آزمون‌های آزمایشی سال‌های گذشته به قلم نویسندگان این کتاب آمده؛ بعد از آن یک بار در آزمایشی سنجش! در کنکور هم هیچ‌بار!

۴۴- پیام اخلاقی عبارت «الهی، روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد و در ورای صورت آراسته‌ی ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد.» در همه‌ی ابیات زیر، به جز بیت ..... دیده می‌شود.

- ۱) سیرت خوب طلب باید کرد از مرد
- ۲) سیرت بد صورت نیکو نمی‌گیرد به خود
- ۳) ولیکن بدین صورت دل‌پذیر
- ۴) هرکه بی سیرت خوب است و نکوصورت

۴۵- کدام گزینه با عبارت «الهی! روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد و در ورای صورت آراسته‌ی ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد.» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- ۱) سیرت بد صورت نیکو نمی‌گیرد به خود
- ۲) کدام ظاهر و باطن موافق است به هم؟
- ۳) بینش ظاهر غبار دیده‌ی باطن بوَد
- ۴) لباس ظاهر و باطن به هم موافق کن

۴۶- عبارت «الهی، روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد و در ورای صورت آراسته‌ی ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد.» با کدام بیت ارتباط مفهومی ندارد؟

- ۱) روی طمع از خلق بیچ ار مردی
- ۲) چنان فتنه بر حسن صورت نگار
- ۳) سیرت خوب طلب باید کرد از مرد
- ۴) لعل و یاقوت به ناقص‌گهران ارزانی

۴۷- در بین ابیات داده‌شده کدام ابیات مفهومی یکسان دارند؟

- الف) می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
  - ب) چه غم که طاعت ما کم، گناه ما بیش است
  - ج) عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت
  - د) گناه کردن پنهان به از عبادت فاش
  - ه) کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه
- ۱) الف - ج      ۲) الف - د

تسبیح هزاردانه بر دست می‌پیچ  
که با حسن صورت نازند کار  
گرچه خوب است مشو غرّه به دیدارش  
پاکی ظاهر و باطن هنر مردان است

(سنمیش ۹۳)

بهتر ز طاعتی که به روی و ریاکنند  
که نیست در نظر او کم و زیادت ما  
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
اگر خدای پرستی، هواپرست مباحش  
که هرکه بی هنر افتد نظر به عیب کند  
۳) ب - ج      ۴) ه - ب



## ازلی بودن عشق

این که عشق، ازلی است؛ ابتدا ندارد؛ از همه‌ی پدیده‌های دیگر قدیمی‌تر است. عشق، هم‌زمان با آغاز آفرینش و حتی قبل از آفرینش جهان و موجودات، وجود داشته و اصلاً عشق، خودش دلیل آفرینش است. این که عشق از روز ازل بوده؛ از همان اوّل اوّل‌ها؛ قبل از این که من و تو باشیم؛ قبل از این که لیلی و مجنونی باشند؛ قبل از این که ابروی کمان مُد شود و قبل از این که معشوق‌ها یاد بگیرند از گیسو می‌توان به عنوان «کمند» برای دستگیر کردن عاشق و از فرورفتگی چانه به‌عنوان چاه برای زندانی کردنش استفاده کرد!

عشق جزو اولین آفریده‌هاست و اصلاً خود عشق آمده و عاشق و معشوق را که تازه هنوز در حال «آدم شدن» بودند و گلشان تازه داشت خشک می‌شد، با «تُک» با از خواب غفلت بیدار کرده که از قافله‌ی خلقت عقب نماند و شروع کنند به عاشق و معشوق شدن! یکی از نتایج «ازلی بودن عشق»، این است که «عشق باعث آفرینش انسان و موجودات» می‌شود. این دو مفهوم را غالباً در کنار هم می‌بینی.

(سراسری زبان ۹۴)

۴۸- بیت «حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد / بنمود جمال و عاشق زارم کرد» با کدام بیت قرابت مفهومی ندارد؟

که تا دور ابد باقی بر او حسن و ثنا آمد  
که یکدم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت  
حسن چو جلوه می‌کند عشق زیاد می‌شود  
نامزد عشق تو آمد جهان

(۱) کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالم را  
(۲) چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت  
(۳) لطف نهان به جلوه آر تا برود دلم ز کار  
(۴) تا رقم حسن تو زد آسمن

(سراسری انسانی ۹۱)

۴۹- مضمون همه‌ی ابیات، به استثنای بیت ..... با یک‌دیگر تناسب دارند.

آن کز همه عالمش خیر نیست  
تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود  
دیرگاهی است که من بلبیل این بستانم  
با خود آوردم از آن‌جانه به خود بر بستم

(۱) دانسی که خیر ز عشق دارد؟  
(۲) در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند  
(۳) عشق من بر گل رخسار تو امروزی نیست  
(۴) پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود

۵۰- مفهوم بیت زیر از کدام گزینه دریافت نمی‌شود؟

بنمود جمال و عاشق زارم کرد  
شور عشقم این چنین پرگویی کرد  
جوینده‌ی عشق بی‌عدد خواهد بود  
خطا ز صبح ازل رزق آدمی‌زاد است  
ما و نشاط مستی عشق از می‌الست

«حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد»  
(۱) از ازل چون عشق با جان خوی کرد  
(۲) عشق از ازل است و تا ابد خواهد بود  
(۳) گنه به ارث رسیده‌ست از پدر ما را  
(۴) ای رند جرعه‌نوش تو و محنت خمار

## ترجیح حق بر باطل

ترجیح حق بر باطل؛ ستایش حق و نکوهش باطل؛ یا روی حق گذاشتن؛ حق را فدای باطل نکردن

از آن مفاهیم کلیشه‌ای و شعاری‌ست. همه‌مان «حق» را دوست داریم و از «باطل» هم به شدت بیزار «می‌باشیم»!

اختلاف فقط در تعبیرهای مختلف «حق و باطل» است؛ به هر حال، این مفهوم هم از مفاهیم تعلیمی‌ست و با دغدغه‌های اخلاقی طراحان کنکور متناسب است!

۵۱- کدام گزینه با عبارت زیر تناسب معنایی کم‌تری دارد؟

«خدایا، روا مدار که به خاطر هوس خویش پای بطلان بر عنوان حق گذارم و باطل را بر حق برگزینم.»

تو جز به نیکی و حق سوی دیگری مگرای  
هرچند تورا در آن ضررهاست  
برای خویش چو منصور ریسمان تابد  
به زان که دروغت دهد از بند رهایی

(۱) طناب دار چو برگردنت نهاد باطل  
(۲) زنه‌مار مگو سخن به جز راست  
(۳) در این زمانه‌ی باطل کسی که حق گوید  
(۴) گر راست سخن گویی و در بند بمانی

## نکوهش کوچک شمردن گناه

کوچک شمردن گناه، سبک شمردن معصیت، بی‌اهمیت دانستن گناه و توجیه آن

از مفاهیم «تدریجی» و خطرناک است؛ معلوم است که خودش مقدمه‌ای می‌شود برای تکرار گناه و دست و بال آدم را باز می‌کند برای گناهان بزرگ‌تر.

اصلاً به تعبیری، کوچک شمردن گناه، از خود گناه، گناهِش بیش‌تر است؛ به خاطر همین هم گفته‌اند به کوچکی گناه نگاه نکن؛ به بزرگی کسی نگاه کن که در برابرش گناه می‌کنی!

۵۲- عبارت «پروردگارا، مگذار که معصیت‌ها را - هر چه هم کوچک باشد - کوچک بشمارم و نسبت به ملامتی و مناهی بی‌پروا باشم.» با مفهوم کدام بیت

(سنمیش ۹۰)

تناسب دارد؟

که نیززد گله‌ی نزد خرد درد سوری  
گر برآرم ز تنور دل سوزان شوری  
حلقه‌ی گیسوی مشکینش بجنان سحری  
هست سرمایه‌ی احراق (= سوزاندن) جهانی شوری

(۱) دردسر کم ده و کم کش ز پی کار جهان  
(۲) هم‌چو طوفان رسد آتش به همه روی زمین  
(۳) نرم و آهسته به بالینش خرام از سر راه  
(۴) بد اندک مشمر خوار که بسیار شود

## (فصل دوم)

- ظلم‌ستیزی ● غرور موجب ناکامی ● اختناق و وارونگی ارزش‌ها ● از میان گذاشتن موهب بی‌پروایی
- نکوهش دستیاران ظالم ● دعوت به قیام ● با طعم تاریخ ادبیات

کاوره‌ی داخواه درس سوم

### ظلم‌ستیزی

استبدادستیزی؛ زیر بار حرف زور نرفتن؛ با ظلم و ظالم مخالفت و در صورت امکان مبارزه کردن

۵۳- کدام گزینه با عبارت ﴿وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانِ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ﴾ تناسب معنایی کم‌تری دارد؟

- ۱) نه‌مال عدل را در بی‌باغ بنشنان
  - ۲) با دست قهر ریشه‌ی هر ظلم بگسلم
  - ۳) ظالمم بر خود ستم‌ها کرده‌ام
  - ۴) خوشاکسی که در این عالم خراب‌آباد
- درخت ظلم را از بی‌سخ برگ‌کن  
با سنگ عدل شیشه‌ی هر جور بشکنم  
شعله‌ای را در بغل پرورده‌ام  
اساس ظلم فکنند و بنای داد نهاد

### غرور موجب ناکامی

راجع به نکوهش غرور و خودخواهی قبلاً خواندی. مفهوم سؤالات زیر هم، به‌طور کلی نکوهش خودخواهی‌ست و به‌طور جزئی‌تر، بر این نکته تأکید شده که غرور موجب «ناکامی» می‌شود.

۵۴- کدام گزینه با بیت «منی چون پیوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار» تناسب معنایی بیش‌تری دارد؟

- ۱) بیگانیه به بیگانیه ندارد کاری
  - ۲) گردن مکش به ساحت پروردگار، هان!
  - ۳) ای صبر! پای دار که پیمان شکست یار
  - ۴) گر راست سخن گویی و در بند بمانی
- خویش است که در پی شکست خویش است  
کز اوج آفتاب دراندازدت به خاک  
کارم ز دست رفت و نیامد به دست یار  
به زان که دروغت دهد از بند رهایی

۵۵- کدام گزینه با بیت «منی چون پیوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار» تناسب معنایی کم‌تری دارد؟

- ۱) کیشی گر از تکبر سر بر افلاک
  - ۲) تواضع سر رفعت افرازدت
  - ۳) تکبر سر بلندان را کند پست
  - ۴) رفیقان اندکی بودند و رفتند
- نشینی هم‌چو آتش زود بر خاک  
تکبر به خاک اندر اندازدت  
تواضع زبردستان را زبردست  
در این منزل نیاسودند و رفتند

(سنجش ۸۴)

۵۶- بیت «منی چون پیوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار» با کدام گزینه ارتباط معنایی بیش‌تری دارد؟

- ۱) چو بخشایش پاک یزدان بود
  - ۲) بیویید کاین مهتر آهرمن است
  - ۳) چه گشت آن سخن گوی با فر و هوش
  - ۴) به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس
- دم آتش و آب یکسان بود  
جهان آفرین را به دل دشمن است  
چو خسرو شدی، بندگی را بکوش  
به دلش اندر آید ز هر سو هراس

### اختناق و وارونگی ارزش‌ها

وارونگی ارزش‌ها، تبدیل ارزش به ضد ارزش، جای‌گزین شدن خوبی با بدی، راستی با فریب‌کاری، آرامش با ترس، و روشنی با تیرگی؛ تغییر اوضاع مساعد به نامساعد و احوال مطلوب به نامطلوب و شرایط خوب به بد.

(سراسری ریاضی ۸۹)

۵۷- کدام بیت بیانگر فضای حکومتی «ضحاک» می‌باشد؟

- ۱) ز فکر قرقه بازای تا شوی مجموع
  - ۲) رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه کار؟
  - ۳) خلوت دل نیست جای صحبت اضداد
  - ۴) پری نهفته رخ و دیو در کرشمه‌ی حسن
- به حکم آن که چو شد اهرمن، سرش آمد  
کار ملک است آن‌که تدبیر و تأمل بایش  
دیو چو بیرون رود فرشته درآید  
بسوخت دیده‌ز حیرت که این چه بوالعجبی (=تعجب‌آور) ست؟

(سراسری زبان ۸۹)

۵۸- همه‌ی ابیات، به‌جز بیت ..... با ابیات زیر قرابت معنایی دارند.

- «جهل و بی‌باکی شده فاش و حلال  
واژگونه کرده عالم پوس‌تین  
۱) نه‌مان گشت آیین فرزنانگان  
۲) هنر خوار شد، جادویی ارجمند  
۳) به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس  
۴) شده بر بدی دست دیوان دراز»
- دانش و آزادگی گشته حرام  
رادمردان بنندگان را گشته رام  
پراگنده شد نام دیوانگان  
نه‌مان راستی، آشکارا گزند  
به دلش اندر آید ز هر سو هراس  
ز نیکی نبودی سخن جز به راز